



مقدمه:

ابوسعبد عبدالکریم بن محمد سمعانی مروزی شافعی (۵۰۶-۵۶۲ هـ.) از بزرگان علم تاریخ و انساب و حافظان حدیث است. وی در سال ۵۰۶ هـ. در مرو به دنیا آمد، سمعانی در طلب حدیث به شرق و غرب و شمال و جنوب عالم اسلامی سفر کرد و به دیدار عالمان بسیاری شتافت، از آنان حدیث آموخت و آنان نیز از او آموختند. مشایخ او را بیش از چهار هزار نفر دانسته‌اند. جد او، ابوالمظفر منصور، یگانه عصر خود بود و مذهب حنفی داشت. اوسی سال بدین مذهب پایند بود و از ارکان آن به شمار می‌رفت، سپس طی جریانی به مذهب شافعی گرایش یافت و در این زمینه با حنفیان مناظراتی کرد که سبب آشوب‌هایی میان اهل تسنن گردید، اما او در مذهب جدید خود پایدار ماند و یکی از پیشوایان شافعی گشت.

سمعانی حدود پنجاه کتاب و تصنیف دارد که از جمله آنهاست: الأنساب، فضائل الصحابة، تذیل تاریخ بغداد، تاریخ مرو، أدب الاملاء و الاستملاء، طراز الذهب فی أدب الطلب، التحییر فی المعجم الکبیر، تبیین معادن المعانی که در لطائف قرآن کریم است. وی در ربیع الاول سال ۵۶۲ هـ. در شهر مرو درگذشت.

۱. برای شرح کامل احوال و آثار او، نک: مقدمه مفصل شیخ عبدالرحمن یمانی بر کتاب الأنساب (حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانية)، و نیز: و قیات الأعیان، ابن خلکان، ج ۴: ۲۰۹ به بعد؛ طبقات الشافعية، سبکی، ج ۴: ۲۵۹ به بعد؛ تذكرة الحفاظ، ذهبی، ص ۱۳۱۶ به بعد؛ النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، ج ۵: ۵۶۳ به بعد.

افزارها و آداب نسخه‌نویسی

عبدالکریم بن محمد سمعانی (۵۰۶ - ۵۶۲ هـ.)
مترجم: حسین استادولی*

چکیده: مقاله حاضر درباره افزارها و آداب نسخه‌نویسی است. در قدیم برای تهیه نسخه‌ای از یک کتاب راه‌هایی وجود داشت که در کتاب‌های موسوم به «علم الحدیث و درایة الحدیث» بر شمرده شده و صاحب این مقال (سمعانی) نیز در کتاب خود به نام «أدب الاملاء و الاستملاء» به شرح آن پرداخته است.

سمعانی در این مقاله که فصلی از کتاب مذکور است. نخست از اهمیت حفظ حدیث و مسائل علمی و از جمع‌آوری و تدوین کتاب‌ها سخن به میان آورده و نیز انواع مرکب‌ها و انتخاب بهترین آنها از نظر نوع و رنگ، و راه‌های شستن جامه آلوده شده به مرکب را بیان کرده است. پس از ذکر این مقدمات، به معرفی افزار و آلات نسخه‌نویسی پرداخته و از دوات و قلم و قلمدان و قلم تراش و قَطْزَن و مرکب و کاغذ سخن گفته و درباره هر یک احادیث و سخنان و اشعاری را شاهد آورده و شرایط بهترین آنها را مذکور داشته است.

آن‌گاه به بیان خوشنویسی پرداخته و از درشت‌نویسی و ریزنویسی در شرایط مختلف سخن گفته و از جمله، آداب نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» را بیان داشته؛ سپس به بیان آداب عنوان نویسی نسخه پرداخته و از اینکه چگونه باید نام و نشان مؤلف را بنگارد و چگونه میان نقل‌های گوناگون فاصله اندازد و چگونه نقطه‌گذاری و علامت‌گذاری نماید و چگونه نسخه نوشته شده را خشک کند تا نوشته‌ها خراب نشود، سخن گفته است.

سپس گفتاری درباره امانت دادن کتاب به دیگران و رسم امانت‌داری کتاب آورده و سرانجام در آداب حضور و نشست و برخاست در مجلس علم چند روایتی نقل کرده و این مقال را به پایان برده است.

کلیدواژه: ابزار کتابت؛ آداب کتابت؛ فن نگارش؛ خوشنویسی.

✓ این رساله برگرفته از کتاب زیر است:
أدب الاملاء و الاستملاء، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ص ۱۴۶-۱۸۰.
* مترجم: مصحح.

[ترجمه متن رساله]:

در گذشته آداب حضور در مجلس املا را به طور مختصر یاد کردم. اکنون به ذکر آنچه در نگارش املا بدان نیاز است و نوشت افزارها و چگونگی نگارش می پردازم. در کتاب طراز الذهب به طور کامل و همه جانبه درباره این که آیا نوشتن حدیث جایز است یا نه، و چه کسانی از آن منع کردند سخن گفتم و حاصل آن که: منع از کتابت حدیث در صدر اسلام بدین خاطر بود که حدیث با کتاب خدا خلط نشود^۱، و چون خطر اختلاط این دو برطرف شد کتابت جایز گردید. دلیل دیگرش این بود که عالم به نوشته اش دلگرم نشود بلکه حدیث را به خاطر بسپارد.

۱. محمد بن سهل بن عسکر گوید: روزی مأمون بارعام داد و ما نیز پیش روی او ایستاده بودیم که مردی ناشناس دوات به دست پیش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، اهل حدیثی هستیم در مانده و چاره از دست داده. مأمون گفت: در فلان باب چه حفظ داری؟ او چیزی ذکر نکرد. مأمون خود شروع کرد به حدیث خواندن در آن باب و از هشیم و حجاج بن محمد و کسان دیگر مطالبی نقل کرد؛ سپس از باب دیگری پرسید، باز هم او چیزی ذکر نکرد و مأمون خود مطالبی گفت. سپس به یاران خود نظری کرد و گفت: برخی از اهل حدیث، سه روزی در طلب حدیث برمی آیند، آن گاه می گویند ما از اصحاب حدیث هستیم! سه درهم به او بدهید (و بیرونش کنید).

۲. عبیدالله بن احمد صیرفی گوید (شعر):

«علم آن نیست که در صندوقچه و محفظه کتابها باشد؛ بلکه علم تنها آن است که در سینه ها جای داشته باشد؛ چنین علمی است که شرافت و فخر و رتبه والا و قدر و منزلت بلند در آن نهفته است.»

۳. ابراهیم بن حمید گوید (شعر):

«آن گاه که طالبان علم صبح کنند در حالی که چیزی از علم ندانند جز آنچه در کتابها تدوین یافته است؛ من صبحگاهان دامن همت به کمر زده و با جد و کوشش تمام نزد آنان می روم در حالی که دواتم گوش من و دفترم قلب من است.»

۴. ابو محمد معقل بن حسن بن احمد بن معقل ازدی در حمص شعر زیر را از پدرش که خود سروده بود برای ما املا کرد: «چه بسا کسانی که در فنون مختلف علمی کتابهای فراوانی گرد می آورند که مانند توده ای نزد آنان انباشته می شود و مانند بت آنها را می پرستند؛

ولی از محتوای آن کتابها خبری که دست آنها را بگیرد و از ورطه گنگی برهاند ندارند؛

بلکه فقط به گردآوری آن کتابها دل خوش کرده اند و به جای علم درون آنها، به ظاهر زیبای آنها قانع شده اند.» اما چون سندها دراز شد و همتها (از حفظ احادیث) کوتاه، اجازه نوشتن احادیث داده شد. و نوشتن، آداب و افزارهایی دارد که به طور اختصار یاد خواهم کرد.

انواع مرکبها

شایسته است که طالب علم، حدیث را اولاً با رنگ سیاه بنویسد (نه رنگهای دیگر) ثانیاً از مرکب حبر استفاده کند نه مرکب معمولی، زیرا رنگ سیاه پررنگترین رنگ هاست و حبر هم بیش از سایر رنگها در طول روزگار و گذر زمان باقی می ماند، و آن افزار اهل علم و توشه اهل معرفت و فهم است.

۵. انس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند اهل حدیث و اهل علم را در حالی محشور می کند که مرکبشان مانند مشک بوی خوش می پراکند. آنان در پیشگاه خداوند می ایستند و خداوند به آنان می فرماید: شما مدت های دراز بر پیامبر من درود می فرستادید (یا می نوشتید)، اکنون به سوی بهشت روانه شوید.

۶. یحیی بن اکثم گوید: در محضر هارون الرشید سخن از رنگها به میان آوردند، برخی گفتند: بهترین رنگها رنگ سفید است که رنگ روز روشن است. برخی دیگر گفتند: بهترین رنگها رنگ سبز است که رنگ بهشت است. دیگری گفت: بهترین رنگها رنگ طلایی است. محمد بن حسن ساکت بود و چیزی نگفت. رشید به او گفت: چرا سخن نمی گویی؟ او خواست برتری رنگ سیاه را به کرسی نشانند، گفت: اگر رنگی بهتر از رنگ سیاه بود کتابهای آسمانی را که از سوی خداوند نازل شده با آن می نوشتند. رشید سخن او را پسندید و از میان همه به او جایزه داد.

۷. احمد بن مهدی گوید: می خواستم کتاب الاموال تألیف ابی عبید را بنویسم؛ برای خرید آب طلا از خانه بیرون شدم، در راه به ابی عبید برخوردم، گفتم: ای اباعبید، خدایت رحمت کند، می خواهم کتاب الاموال را با آب طلا بنویسم. گفت: آن را با حبر بنویس که بهتر باقی می ماند.

۸. علان وراق گوید: دخترهای خود را با سیاهی حبر خوشبو کنید. و گفت که حسن بن سهل گفته است: «حبر» را از آن جهت «حبر» نامیده اند که هر گاه شخص بلیغ الفاظ خود را تحبیر (آرایش) کند و بیان خود را تزئین نماید، نکاتی از معانی حکمتها در نظرت حاضر سازد چشم نوازتر از

۲. این توجیه ناموجه است. برای توضیح بیشتر نک: مقدمه ای بر تاریخ تدوین حدیث، رسول جعفریان، فؤاد، قم، ۱۳۶۸.

و صورت و محاسن علاء ریخت. عمومیم گوش مرا گرفت و از مجلس او بیرون برد. علاء گفت: او را مزن زیرا تعمد نداشت. سپس به اندرون رفت و چیزی نگذشت که بیرون آمد در حالی که دو جامه معمولی برخلاف دو جامه پیشین که خوب و سپید و زیبا بود بر تن داشت و در مجلس نشست. پس از چند روز دوباره در مجلس او شرکت کردیم، دیدیم بیرون آمد و همان دو جامه پیشین که مرکب از دست من روی آنها ریخته بود بر تن او بود. عمومیم به او گفت: آنها را با چه شستید؟ وی پاسخ نداد، عمومیم دوباره پرسید، گفت: دستور دادم آنها را با آب ترش ترنج بشویند. عمومیم این مطلب را در دفترش یادداشت کرد. ابو معن که در جلسه حضور داشت گفت: آن را با سرکه و چوبک و هر چیز ترش نیز می توان شست به طوری که اثری از آن باقی نماند. ۱۵. از ابوعلی زاهر بن احمد بن محمد بشاری در سرخس شنیدم که گفت: به خط پدرم - رحمه الله - در کتاب قلع الاثار من الثياب دیدم نوشته بود: هرگاه خواستی مرکب را از پیراهن بشویی باید پوست انار را بگیری و خوب با آب در دیگ بجوشانی و لباس را با آن بشویی؛ اگر اثر زردی باقی ماند سرکه خوب و چوبک بگیر و آنها را بجوشان و لباس را با آن بشوی.

* * *

درباره نوشت افزارها

۱. دوات

۱۶. آنس بن مالک گوید: رسول خدا (ص) فرمود: چون روز قیامت شود اصحاب حدیث (حدیث نگاران) به پیشگاه خداوند می آیند در حالی که دوات هایی از نور به همراه دارند، آن گاه خداوند می فرماید: شما اصحاب حدیث هستید و مدت های دراز بر پیامبر من درود می فرستادید (یا می نوشتید) اکنون به سوی بهشت و رحمت من روانه شوید.

۱۷. فضل بن احمد زبیدی گوید: یک روز احمد بن حنبل هنگامی که اصحاب حدیث دوات به دست پیش می آمدند به دوات ها اشاره کرد و گفت: اینها اسباب گسترش اسلام است.

۱۸. یحیی بن معین گوید: آشکار کردن دوات مایه عزت و افتخار است.

۱۹. شافعی گوید: اگر دوات ها نبود (تا بدان وسیله احادیث نشر یابد) زنادقه بر سر منبرها خطبه می خواندند.

حبره ها و بردهای یمنی و زیباتر از پارچه های رنگارنگ اعلا. ۹. ابن مبارک گوید: مرکبی که بر لباس عالمان می ریزد به منزله عطر آنان است.

۱۰. ابو عبدالله بلوی گوید (شعر):

«مرکب دوات ها عطر مردان است و عطر زنان از زعفران است؛

این عطر لایق جامه این مردان است و آن عطر لایق جامه زنان پاکدامن».

۱۱. احمد بن یحیی گوید (شعر):

«از مرکب و آلودگی آن بی تابی مکن، زیرا مرکب عطر جامه نویسنده است؛

و از این آلودگی خوشحال باش، زیرا زینت و هدیه ای است از خداوند جلیل و بخشنده؛

خط و خطوطی که مرکب بر جامه نویسنده پدید می آورد نشانه ای است که مناقب نیکوی او را در معرض نمایش می گذارد».

۱۲. ابو حفص عمر بن عثمان جنزی در شعر خود گوید: «مرکبی را که بر جامه مردی ریخته شده کوچک شماری، زیرا مرکب جامه او عطر عالمان است؛

مانند نقطه خال در گونه دختران جوان که از خون دل عاشق سرگشته پدید آمده است».

* * *

البته اگر جامه اش را از آلوده شدن به مرکب و رنگ سیاه نگاه دارد شایسته تر است.

۱۳. ابوالعالیه گوید: من کتاب (ظ: کتابت) و قرآن را آموختم بدون آنکه کسانم کوششی برایم کنند؛ و هرگز مرکبی در لباسم دیده نشد.

* * *

و اگر خواست رنگ مرکب را از لباس بزدايد و سفیدی جامه را بر سیاهی آن ترجیح دهد، قلع و زدودن آن رنگ ممکن است.

۱۴. ابوالعباس جمال از شیخی از اهل مذاکره و حافظ از ناحیه روزه نقل کرده که گفت: کودکی بودم که اجازه ورود در مجلس درس داشتم و از شدت نزدیکی، زانو به زانو طالبان علم می نشستم. روزی در مجلس علاء بن عبدالمنذر شرکت کردم و نزدیک او رفتم در حالی که دواتی پر از مرکب و سر بسته در دست داشتم و علاء نیز جامه ای سفید و نازک و گران قیمت بر تن داشت و او خوش پوش ترین مردم بود. من یک دفعه سر دوات را باز کردم و بیشتر آن مرکب از سر دوات بیرون زد و بر جامه

۲۰. ابوالحکم سیار بن خضر بغدادی گوید: در خواب دیدم که گویا من و گروهی از اصحاب حدیث مشغول نوشتن حدیث هستیم و هر کدام دواتی داشتیم که از سر آن چراغی بیرون می‌آمد که برای صاحب خود نور می‌داد و مادر پرتو نور آن حدیث می‌نوشتیم. آن‌گاه چراغ همه دوات‌ها خاموش شد و تنها چراغ دوات من روشن ماند. گفتم: تا این چراغ خاموش نشده چراغ‌های خود را بیفروزید تا بدون چراغ نمانیم. و از این خواب خود از نیت اصحاب حدیث آگاه شدم.

۲۱. ابو عبدالله فقیه مراغی شافعی - رحمه الله - گوید (شعر):
«هر گاه جوانان قبیله را دیدی که نشو و نما یافته‌اند ولی دوات‌ها و اوراق را با خود حمل نمی‌کنند؛

یا آنان را حلقه‌زنان در محضر بزرگان علم ندیدی تا اخبار نیکو و منظم را فراگیرند؛

پس آنان را رها کن و سراغشان مرو و بدان که آنان ولگردانی هستند که حمق و نادانی را به جای همت بلند برگزیده‌اند.»

۲۲. ابوالقاسم عیسی بلوری در وصف دوات گوید (شعر):
«آبی است هم‌رنگ پاره‌های سیاه شب که قلم‌های ما آن را از دل چاه بیرون می‌کشد.

قطره‌های باران شکوفه‌های دشت و صحرا را می‌رویاند و قطره‌های این آب شکوفه‌های دل‌ها را. خاطرهای دل هر گاه پاک و مصفا باشند از پشت پرده‌های غیب خبر می‌دهند؛

و ما آنها را با قلم‌های خود به هم می‌بافیم و آرایش می‌دهیم؛ برخی خطا نموده و برخی هم درست عمل می‌کنیم.»

۲۳. ابوالقاسم حسن بن احمد بن علی بن مهران فیهستانی ادیب در وصف دوات گفته است (شعر):

«دل تاریک زندیق دارد و صورت شخص گرفتار (؟)، و گوش‌های کر و تو پر آسیابان و گلوی تنگ کسی که گلویش را فشرده‌اند؛

و نیز دل سنگ معشوق دارد و روی خوار عاشق؛ و ظاهر سپید کافور دارد و باطن سیاه عنبر.»

۲۴. ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام آرمنازی گوید: پدرم در شهر صور این اشعار خود را برای ما خواند: «هان بداینده که بهترین مردم پس از محمد (ص) و یاران او و تابعین آنان که به خوبی از روش آنان پیروی کردند، مردمی هستند که خداوند خواسته است تا دینش را به دست آنان زنده دارد؛

زیرا آنان نسل در نسل احادیث را روایت کرده و بدین وسیله آنها را حفظ می‌نمایند.

هر گاه مردم بشنوند که عالمی حدیث عالی الاسناد دارد (با کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین سند حدیث نقل می‌کند) از دور و نزدیک همه نزد او گرد آیند؛

و اسب‌های علم و فضیلت در میان آنها جولان می‌دهد، که گویی آنان این اسب‌ها را در میدان علم به جولان آورده‌اند. هر گاه حدیث‌نویسان قلم‌های خود را تیز کنند و آنها را بر روی صفحه‌های پوشیده‌ای که گوشه‌های آن بیرون زده است بیاورند؛

و همگی قلم‌ها را بر روی کاغذ نهند، پنداری چاه‌هایی است که آب آنها باریسمان بیرون کشیده می‌شود؛

و در میان آنان نمی‌بینی مگر کسی را که زبانش به تصحیح یک مطلب علمی یا تلاوت قرآن گویاست؛

و این حالت در کام آنان از همدمی و هم‌سخنی با کنیزان زیبای آوازه‌خوان شیرین تر است.»

* * *

و نباید در مجلس املا حاضر شود مگر دوات به دست.

۲۵. زهری گوید: هر که بدون همراه داشتن دوات از خانه بیرون رود نیش صدقه گرفتن (از دوات دیگران) است.

۲۶. علی بن مدینی گوید: می‌دانید که طفیلی اصحاب حدیث کیست؟ کسی است که برای نوشتن از دوات دیگران استفاده کند.

۲۷. شافعی گوید: کسی که بدون دوات در مجلس علم حاضر شود مانند کسی است که بدون گندم به آسیاب رود.

* * *

و اگر دوات همراه نداشت و در مجلس املا حاضر شد و در نوشتن از دوات دیگران استفاده کرد مانعی ندارد، زیرا گذشتگان این کار را می‌کردند.

۲۸. احمد بن بشر بن زکریا بن عدی گوید: با این مبارک در کشتی بودیم، وی بدون اجازه بر روی تُشک من نشست و بی اجازه از دواتم استفاده کرد؛ آن‌گاه رو به من کرد و گفت: خداوند فرموده: «یا دوستستان^۳» (یعنی مانعی ندارد که بدون اجازه از خوراکی و سایر لوازم دوستستان استفاده کنید).

۲۹. محمد بن طارق بغدادی گوید: کنار احمد بن حنبل نشستیم، به او گفتم: از دوات شما استفاده بکنم؟ وی لبخندی زد و گفت: تقوای من و تو هنوز به این درجه نرسیده است (که از یکدیگر اجازه بخواهیم).

۳. سوره نور، آیه ۶۱

«نی صاف و نرمی که سر آن حکایت از دندان گرگ مو ریخته‌ای دارد که چاقو بر گلویش کشیده باشند؛ و نگارگری است که انگار زنبور عسل است که جامه خود را با پاهایش بافته تا از زشتی عاری گشته است؛ چنانش بینی که با سعی و تلاش رو آورده سیاهی شب را جمع می‌کند و به صورت نثر بر روی صفحه سفید صبح می‌ریزد».

برتری قلم بر شمشیر

و بیشتر دانشمندان قلم را از شمشیر برتر دانسته‌اند.

۳۹. یکی از پادشاهان یونان گوید: امور دین و دنیا تحت دو چیز قرار دارد که آن دو نیز یکی تحت دیگری است: شمشیر و قلم، و شمشیر تحت قلم قرار دارد.

۴۰. ابو عبدالله حسین بن ابراهیم نطنزی در شعر خود گوید: «دشمنش رامی گریاند و دوستش رامی خندانند، یکی را با شمشیر خندان و دیگری را با قلم گریان»؛

در گران و ستاره رخشان هر دو از جود او در هراس‌اند؛ از این رو یکی به دریا سنگر گرفته و دیگری به افلاک». ۴۱. ابو حفص عمر بن عثمان جنزی در مناظره شمشیر و قلم سروده است:

«اوراد و نشانه ملک و سلطنت است که اگر هر دو با هم در اختیار طالوت بودند با همه لشکر جالوت روبه‌رو می‌گشت. از آن دو یکی زرد است که پیوسته سرش سیاه شود، و دیگری سپید است که پیکرها به سبب آن (به خون خود) سرخ شده و بر زمین افتند؛

آن یکی (قلم) را اگر بگریانی از گریه او مقام بلند و ارجمند به خنده می‌آید، و این یکی (شمشیر) را اگر بخندانی دشمنان به گریه می‌افتند؛

عادت آن (قلم) این است که چون از اندازه بگذرد سرش رامی زنند، و شیوه این (شمشیر) آن است که سری را که از اندازه گذشته می‌زند».

۳. قلمدان

۴۲. ابو حصین عبدالله بن محسن بن عمرو معری درباره چاقو و قلم زن که با قلم‌ها یک جا در قلمدان قرار می‌گیرند این شعر را گفته است:

«و ماده‌ای که از جنس یکدیگر نیستند، و مأوای هر دو در قعر خانه‌ای در بسته است؛

۳۰. محمد بن ابراهیم انماطی مرّبع گوید: نزد احمد بن حنبل بودم و پیش او دواتی بود، ابو عبدالله (احمد بن حنبل) حدیثی گفت و من از او اجازه خواستم که برای نوشتن از دوات وی استفاده کنم، گفت: ای مرد، بنویس، این اجازه خواستن تقوای سیاه و تاریک است.

۳۱. محمد بن ابراهیم فرامقانی گوید: در بغداد مردی می‌خواست از دوات دیگری استفاده کند، از او اجازه خواست؛ صاحب دوات گفت: قدری مسهل بگیر و بنوش. او گفت: مرا با مسهل چه کار؟ گفت: آن را بنوش تا از این تقوای خشک تخمه به تو دست ندهد.

۳۲. ابن مبارک گوید: استفاده از دوات اصحاب حدیث اجازه لازم ندارد.

۲. قلم

شایسته است که قلم صاحب حدیث سخت و سفت نباشد، زیرا این صفت مانع سرعت حرکت قلم است، و نیز نرم نباشد، زیرا زود ساییده و ریش‌ریش می‌شود. و باید قلم از نی صاف با گره‌های هموار و غیر برآمده تهیه شود، و سوراخ آن گشاد و نوک تراشیده شده آن دراز باشد و سر آن کج قطع شده باشد.

۳۳. ابوهریره گوید: پیامبر (ص) فرمود: اول چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس نون را آفرید که همان دوات است، و این است سخن خدا که می‌فرماید: «سوگند به نون و قلم و آنچه می‌نگارند». آن‌گاه به قلم فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: اندازه‌های هر چیزی را از عمل و اجل

و اثر و روزی بنویس. پس قلم به کار افتاد و آنچه را تا روز قیامت روی خواهد داد نوشت. سپس خداوند بر دهان قلم مهر زد و قلم سخن نگفت و نخواهد گفت تا روز قیامت.^۴

۳۴. قتاده گوید: قلم یکی از نعمت‌های بزرگ خداست؛ اگر قلم نبود دینی برپا نمی‌شد و زندگی سامان نمی‌یافت، و خداوند به آنچه آفریده‌ای را سامان می‌دهد آگاه‌تر است.

۳۵. ابودلف گوید: قلم یکی از دو زبان است. ۳۶. ابراهیم بن عباس کاتب گوید: قلم بد و خراب مانند فرزند عاق شده و نافرمان است.

۳۷. ابوالفضل محمد بن علی بن احمد سهلکی گوید: بقای عالم‌ها به قلم عالم‌هاست. آیا از حال قلم تعجب نمی‌کنید که یاد می‌دهد با آنکه خود نمی‌داند!

۳۸. ابویعلی عبدالباقی بن ابی‌حصین قاضی در شعر خود گوید:

۴. باید دانست که مراد از قلم در این حدیث فرشته است چنان‌که در روایات دیگر آمده، لذا ذکر آن در اینجا چندان مناسب نیست.

می بینی که آن دو در هیچ خانه‌ای جمع نمی شوند مگر برای بریدن سر اهل آن خانه (که قلم‌ها باشند)».

۴۳. شیخ مابوعلی احمد بن اسماعیل بن احمد اصفهانی به یکی از دوستان خود برای هدیه خواستن چند قلم و قلمدان نوشت:

«ای که هر گاه غریبی به در خانه‌ات فرود آید لطیف‌ترین بخشش‌ها را در حقش روا می‌داری؛ من دواتی دارم که در چشم‌ها ملیح و زیبا می‌نماید، ولی مشتاق دیدار قلم‌هایی است؛

پس پنج قلم با یک قلمدان به من ارزانی دار، زیرا قلمدان در گذر ایام بیش از قلم باقی ماند.»

ابوالحسن بیهقی این سه بیت ابوعلی را در کتاب و شح ذکر کرده و در تعقیب آن گفته است: وی تعبیر خوبی از دوات کرده که گفته است: «در چشم‌ها ملیح و زیبا می‌نماید» زیرا منظورش دواتی بوده است که از نوشت افزارهاست، و مانعی ندارد که چنین دواتی مشتاق دیدار قلم‌ها باشد. و این که گفته است: «قلمدان در گذر ایام بیش از قلم باقی می‌ماند» از آن روست که قلم تراشیده می‌شود و می‌شکند، اما قلمدان تراشیده و شکسته نمی‌شود، از این جهت بیش از قلم باقی می‌ماند.

۴. چاقو

شایسته است که چاقوی قلم تراش را فقط برای تراشیدن قلم به کاربرد و آن چاقو تیز و برنده و تیغه‌اش صاف و براق باشد. حسن بن وهب چاقویی را که به کسی هدیه کرده بود بدین نیکویی وصف کرده است:

۴۴. ابوسعید محمد بن عبدالرحمن گوید: حسن بن وهب چاقویی را برای یکی از دوستانش هدیه فرستاد و به او نوشت: چاقویی را به تو هدیه کردم نمکین تر از وصال محبوب و برنده تر از فراق یار.

۴۵. احمد بن ابی طاهر گوید: به ابوالحارث گفتند: چاقوی صاف و براق چون دُرّت نمی‌بُرد! گفت: به خدا سوگند آن چاقو از فراق یار برنده تر است.

۴۶. محمد بن عبیدالله بن توبه ادیب گوید: یکی از وراقان (کتاب‌سازان) با همسرش دعوا کرد؛ همسرش او را نفرین کرد و گفت: خداوند تو را به قلمی ساییده و چاقویی زنگ زده و کاغذی پوسیده و روزی مرطوب و باران دیده و چراغی خاموش شونده گرفتار سازد!

۴۷. ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن ثبّاتة سعدی در وصف چاقویی چنین سروده:

«چاقوی تیزی است که زبان از وصفش عاجز است؛ و شمشیر یک تیزی دارد و او دو تیزی؛

گاهی به جای شمشیر تیز به کار می‌رود و گاه به جای نیزه تیز؛

هیچ بیننده‌ای پیش از آن ندیده که آتش و آب (تیزی و براقی) در یک جا جمع شوند (و در این چاقو جمع شده‌اند) کدام سلاح و ساز و برگی برای مرد دلیر و قویدل کارسازتر از این چاقوست؟»

۵. مرکب و کاغذ

۴۸. ابوهریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: روز قیامت مرکب عالمان را با خون شهیدان در ترازو نهند و مرکب عالمان چندین برابر بر خون شهیدان سنگینی کند.

بهتر است که مرکب براق و روان باشد و کاغذ صاف و تمیز. ۴۹. مبرد گوید: جاحظ را دیدم که داشت چیزی می‌نوشت و خندید؛ گفتم: از چه می‌خندی؟ گفت: هر گاه کاغذ صاف، مرکب تازه، قلم نرم و در اختیار، و دل خالی از افکار نبود بر تو سرزنی نیست که اسیر و گرفتار باشی.

۵۰. هشام بن حکم گوید: با نقش و نگار مرکب است که خرده‌ها به حکمت‌های نهان و راز آنها راه می‌یابند.

۵۱. محمد بن احمد انصاری گوید: به وراقی گفتند: چه میل داری؟ گفت: قلمی تند و روان و مرکبی براق و پوست‌هایی نازک.

۵۲. ابوعمرو زُرْجَاحی گوید: به وراقی که در حال جان دادن بود، گفتند: چه میل داری؟ گفت: قلمی تند و روان و مرکبی براق و پوست‌هایی نازک.

۵۳. یکی از دوستان ابوالحسن ناجیه بن محمد کاتب، مرکبی را به وسیله غلام‌سیاهی به نام ابزون برای او فرستاد؛ وی در پاسخ نوشت (شعر):

«مرابا مرکبم یاری دادی، مرکبی که به رنگ ابزون سیاه و آشکار است؛

سیاه مانند دو خانه‌ات که سیاهی چشم و سویدای دل من است؛

یا مانند سیاهی شب‌های تاری که ما را به تیر هجران گرفتار کرده است.

چه گرامی مرکب سیاهی است که سفید کننده دوستی است!»

۵۴. ابویحیی زکریا بن ابراهیم وزان رامهرمزی گوید: ابونصر احمد بن محمد کاغذی بلخی، دواتی به من داد

۶. خوشنویسی

- و باید در خوش‌نویسی و زیبایی خط کوشش فراوان کند.
۵۸. مهاجر کلاعی گوید: پیامبر (ص) فرمود: خط زیبا حق را هر چه بیشتر روشن می‌سازد.
۵۹. ابودلف گوید: خط زیبا یکی از دو نعمت نیکوست.
۶۰. ابوالقاسم تنوخی گوید: به بدخطی راضی مشو، پس اگر خواستی بنویسی مرکب خوب تهیه کن و سطرها را راست بنویس.
۶۱. ابو محمد عبدالله بن نصر سؤیدی در شعر خود گوید: «خطی است نمکین که گویی خداوند آن را ایجاد کرده، و هیچ‌گاه نویسنده و قلمی نتوانسته مانند آن را بنگارد؛ سطرهای آن شکوفه‌های زیبایی است بر شاخسار درخت، و حروف آن مرواریدهایی است به رشته کشیده شده.»
- و پسندیده است که خط را درشت و کلفت بنویسد و از خط ریز بپرهیزد.
۶۲. ابو حکیمه عبدی گوید: من برای دیگران قرآن کتابت می‌کردم؛ روزی در حین نوشتن یک قرآن، گذر علی (ع) بر من افتاد، ایستاد و به نوشته من نگریست و فرمود: قلمت را بتراش و نوک آن را پهن کن. من قدری از سر قلم خود زدم و شروع به نوشتن کردم، فرمود: آری، این چنین آن را روشن و درخشان ساز چنان که خداوند آن را نورانی و درخشان ساخته است.
۶۳. محمد بن یحیی اصولی آگوید: یکی از نویسندگان نامه‌ای با قلم ریز به دوست خود نوشت؛ دوستش در پاسخ او نوشت: برایم نامه ننوشتی بلکه دعای تعویذ نوشتی - زیرا دعای تعویذ را با خط ریز می‌نویسند -.
۶۴. حنبل بن اسحاق گوید: احمد بن حنبل مرادید که داشتم با خط ریز می‌نوشتم، گفت: چنین مکن، زیرا چنین خطی به هنگام نیازت به آن نوشته به تو خیانت می‌کند (زیرا نمی‌توانی آن را بخوانی).
۶۵. ابوبکر احمد بن علی ثابتی گوید: از یکی از مشایخ به من رسیده که چون خط ریزی را می‌دید می‌گفت: این خط کسی است که باور ندارد خداوند، در آینده به او کمک می‌رساند (و کاغذ برایش تهیه می‌کند، لذا ریز می‌نویسد تا کاغذش تمام نشود).
۶۶. محمد بن یحیی گوید: نامه‌ای به قلم ریز به یکی از برادران خود نوشتم، او این کار را ناپسند داشت؛ من این شعر را برایش نوشتم:
- «وقتی آن خط ریز و نازک را دید آن را ناپسند داشت و گفت: چرا با خط درشت ننوشتی؟
- گفتم: مرا سرزنش مکن، عذرم آن است که خط بخل ورزید چون مرا بخیل دید؛

که در آن برای او مرکب بریزم و این کار، دو روز به تأخیر افتاد. وی دوات را از من خواست و این اشعار را برابیم خواند: «سرورم! سَمَاحَت و بَخَشْش مایه افتخار است و شعر درباره آن ادب و یادآوری است؛

و دیر کردن نزد خردمندان کار ناپسندی است، و در این جا لطیفه‌ای مختصر هست که باید گفت؛

اگر مرکب نداری دوات را بازگردان.»

۵۵. ابوعلی محمد بن حسن بصری در نیشابور به یکی از ادیبان نامه نوشت و در آن از او مرگبی هدیه خواست. وی مرکب را برایش فرستاد و این چند بیت را هم در پاسخ نامه‌اش نوشت: «اما بعد، مرگبی را فرستادم که رنگ آن از سیاهی شب تار یا منت بندگان (?) حکایت دارد؛

چون بر روی کاغذ روان شود سیاهی آن را بر روی کاغذ پنداری نور حق است که در تاریکی جحد و انکار درخشیده است.

به حق دوستی اگر سیاهی چشم و دانه سیاه دلم هم بود تقدیم تو می‌کردم، زیرا که تو در نزد من شایسته آنی.»

۵۶. در کتاب نزهة الظرفا و بدعة الارصاف، تألیف ابی محمد اسماعیل بن محمد یعقوبی تنوخی، خواندم که در وصف مرکب آمده بود:

«نوشته‌ای است با مرکبی ورقلمبیده مانند هسته، و کمرنگ مانند نعمت کفران شده در دست کافر ناسپاس؛ و رنگ و رورفته مثل سپری شدن ایام وصل و پشت کردن روزگاران؛

گویی باطلی است که در میان حق می‌گردد»^۵.

و گروهی از گذشتگان - که خداوند ما و آنان را رحمت کند - به خاطر نبود کاغذ یا در دسترس نبودن آن در زمان کتابت، بر روی پوست‌ها و تخته‌ها (ی سنگ و چوب و استخوان) و گل کوزه و شن‌های روان و کفش و کف دست می‌نوشتند؛ و من انواع اینها را با سند در کتاب ادب الطلب آورده‌ام، هر که طالب است به آنجا رجوع کند.

۵۷. شگفت‌ترین داستانی که درباره نوشتن بر روی غیر کاغذ به نظر من رسیده آن است که عبید بن عبدالواحد بن شریک گوید: در مجلسی که مردم بسیاری در آن ازدحام کرده بودند حضور یافتم و در پشت گردن خود خارش و حرکتی احساس کردم؛ چون خواستم که برخیزم و بروم دیدم مردی مرا می‌نشاند، گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: بنشین، زیرا من مطالب این جلسه را بر پشت گردن تو نوشته‌ام، مرا مهلت ده تا آن را مقابله کنم!

۵. گویا برخی الفاظ شعر تصحیف شده است و این ترجمه ظنی و تقریبی است.



جسم نیز چون بیماری (کم سویی) چشمان تو را دید بیمار گشت».

۶۷. ابو حفص عمر بن عثمان شُعبی در شعر خود گوید: «نوشته را با خط درشت و روشن بنویس، زیرا بهترین خط، خط درشت و واضح است؛ و خط ریز و نازک را در ناخوانی خودش رها ساز، زیرا خط ریز به هنگام نیاز کارساز نیست».

۶۸. ابو محمد عبدالله بن نصر سُویدی از اهالی آذربایجان در شعر خود گوید: «هنگامی که نوشته‌ای می نویسی قلم را درشت بتراش، و خط و کلمات را با مرکب پر رنگ در آن بنگار؛ تا دقت و تأمل در آن برای بیننده آسان باشد و برای خواندن آن زحمت تیزنگری و درد چشم را به خود ندهد».



و طالب را نشاید که با خط ریز بنویسد مگر در حالی که عذر داشته باشد مثلاً فقیر باشد و نتواند کاغذ تهیه کند، یا مسافر باشد و ریز بنویسد تا کاغذ کمتری مصرف کند و بار کتابش سبک تر گردد.

۶۹. یزید بن محمد بن ایاس اُزدی گوید: علی بن حرب طائی در سامرا بر معتز وارد شد و معتز به خط خود از او چیزی نوشت و با خط ریز نوشت، علی گفت: ای امیرالمؤمنین، دست به کار شوم اصحاب حدیث زدی! - یا چیزی شبیه این گفت - و معتز به خنده افتاد.

۷۰. اسماعیل بن ظاهر نسفی گوید: به یک طالب حدیث یا غیر آن گفتند: چرا ریز و درهم می نویسی؟ گفت: به خاطر کم داشتن پول و کاغذ و سنگین نشدن باری که روی گردنم حمل می کنم.

۷۱. ابوالحجاج یوسف بن محمد جیانی در عَسقلان این شعر را از دیگری برای ما خواند:

«گفتند: می بینیم که خط ریز می نویسی! به آنان گفتم: از ترس بار سنگینی که روزی باید بر روی گردن خود حمل کنم».

۷۲. ابو محمد عبدالله بن نصر بن عبدالعزیز ادیب در شعر خود گوید:

«کسی که کاغذهای پاکیزه برای نوشتن ندارد و ریز می نویسد معذور است؛

چگونه خط را باز و گشاد بنویسد در حالی که کاغذ سفید به اندازه کافی در اختیار ندارد؟!»

و بیشتر کسانی که برای طلب حدیث مسافرت می کنند این دو صفت عذر آور برای ریز نوشتن (کمی کاغذ و سنگینی بار) در آنها هست.



آداب نگارش

نخستین چیزی که طالب در هنگام املا می نویسد «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

۷۳. سعید بن جبیر گوید: نوشته‌ای شایسته نیست مگر آنکه اولش «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته شود، اگر چه شعر باشد. «بسم الله الرحمن الرحیم» را چگونه باید نوشت؟

۷۴. مکحول گوید: معاویه گفت: من در حضور رسول خدا (ص) کتابت می کردم، فرمود: ای معاویه، دوات را لایقه بگذار، سر قلم را کج بتراش، بآه را راست و بلند و سین را دندانه دار بنویس؛ سر میم را تو خالی مکن؛ الله را زیبا نگار؛ الرحمن را کشیده و رحیم را خوب و خوانا بنویس.



و خوشایند نیست که سین قبل از میم کشیده نوشته شود.

۷۵. آنس گوید: نوجوانی از نزد پیامبر (ص) به سوی ما بیرون آمد در حالی که می گریست، کسی گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: پیامبر (ص) مرا زد. گفتیم: چرا؟ گفت: زیرا در نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» بآه پیش از سین را کشیده نوشتم.



و باید در سطر که «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته چیز دیگری ننویسد.



۷۶. ابن عباس گوید: در سطر که «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته اید چیز دیگری ننویسید.



آن گاه بعد از نوشتن بسم الله، در سطر بعد نام و کنیه و لقب شیخی را که املا می شود یا مطالب او را می نویسد و پس از آن لفظ مُملی (املا کننده) و مطالبی را که او املا می کند بنویسد (نه لفظ مستملی را که تکرار کننده سخن مملی است).

۷۷. محمد بن عبدالله بن عمار گوید: من هیچ گاه از دهان مستملی چیزی ننوشتم و به لفظ او توجه نمی کردم و اصلاً نمی دانستم چه می گوید، بلکه چیزی را که از دهان محدث می شنیدم می نوشتم.



و بهتر آن است که لفظ مُملی (املا کننده) را بنویسد و تا مستملی سخن مملی را تکرار می کند وی اسامی و حروف را علامت گذاری و نقطه گذاری نماید تا تصحیف و ابهامی رخ ندهد، زیرا کسی که مهارت در کار نگارش حدیث ندارد ایمن نیست از اینکه مثلاً بِسْر و بِسْر و بِشْر، عباس و عیاش و عبیده و عبیده را با یکدیگر تصحیف و تحریف نماید مگر آنکه نقطه گذاری و علامت گذاری نماید و بدین وسیله هم خود از

این چیزی است که از عبدالرحمن بن هرمز اعرج شنیده‌ام. و در پایان هر حدیث دایره‌ای رسم کرده، سپس به نقل حدیث بعد پرداخته است و کل کتاب چنین است.

* * *

و شایسته است که هر گاه یک روی ورقه را نوشت و خواست ورقه را برگرداند میان آنها ورق دیگری بگذارد یا آن را خاک آره پاشد تا قسمت نوشته شده پاک نشود. و آن خاک آره تراشهٔ ساج یا چوب‌های دیگر باشد، و از به کار بردن خاک برای این منظور بپرهیزد.

۸۴. ابن عبدالوهاب حَجَبی گوید: در مجلس یکی از محدثان بودم و یحیی بن معین نیز کنار من قرار داشت، من صفحه‌ای نوشتم و رفتم که خاک روی آن پاشم، یحیی گفت: این کار را مکن، زیرا زود موربانه می‌گذارد. به او گفتم: از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: «نوشته را خاک پاشید، زیرا خاک برکت دارد و حاجت رازودتر برآورده می‌کند». یحیی گفت: سند این حدیث یک فلس نمی‌ارزد. ۸۵. اما حدیث خاک پاشیدن آن است که جابر از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: نوشته را خاک پاشید، زیرا خاک برکت دارد.

۸۶. و نیز جابر از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: هر گاه یکی از شما نوشته‌ای نوشت آن را خاک پاشد، که این کار حاجت رازودتر برآورده می‌کند، و برکت در خاک است.

* * *

عاریه دادن کتاب

و چون از کتابت فارغ شدند مستملی مطالب املا شده را قرائت کند و طالبان نوشته‌های خود را با آن مقابله کنند؛ و ما پیش از این آداب مقابله را ذکر کردیم. و اگر برخی از طالبان موفق نشد قسمتی از مطالب آن مجلس را بنویسد یکی از حاضران کتاب خود را به او عاریه دهد تا از روی آن استنساخ کند و عاریه‌دهنده ثواب این کار را غنیمت شمارد. ۸۷. و کیع گوید: نخستین برکت حدیث عاریه دادن کتاب است.

۸۸. ابو وهب محمد بن مزاحم گوید: نخستین برکت علم عاریه دادن کتاب است.

۸۹. یکی از برادران ابوالعتاهیه نزد او آمد و گفت: فلان دفتر و فلان دفتر را به من عاریه بده. ابوالعتاهیه گفت: این کار را خوش ندارم. وی گفت: آیا نمی‌دانی که بزرگواری‌ها با ناخوشایندی‌ها پیوند دارد؟ ابوالعتاهیه دفترش را به او داد.

گرفتار شدن به غلط ایمن می‌شود و هم حامل و راوی حدیث از آن سالم می‌ماند.

۷۸. محمد بن عبید بن اوس غسانی، کاتب معاویه گوید: پدرم برایم گفتم: در حضور معاویه نامه‌ای می‌نوشتم، گفتم: ای عبید، نامه‌ات را تزیین کن، زیرا من در حضور رسول خدا (ص) نامه‌ای نوشتم و آن را تزیین نمودم. پدرم گفت: به معاویه گفتم: ای امیرالمؤمنین، تزیین آن چیست؟ گفتم: برای هر حرفی نقطه‌های لازم آن را بگذار.

۷۹. و کیع گوید: اگر نقطه‌گذاری (ها و علامت‌های زاید خطاطان) نبود سخن ما فصیح می‌نمود.

۸۰. ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله نجیرمی گوید: شایسته‌ترین چیزها به نقطه‌گذاری و علامت‌گذاری اسامی اشخاص است، زیرا اسامی قیاس بردار نیستند، و قبل و بعد آنها نیز چیزی نیست که بر ضبط آنها دلالت داشته باشد. ۸۱. ابو محمد عبدالله بن نصر بن عبدالعزیز سُویدی در شعر خود گوید:

«بر تو باد به تصحیح کتاب با مقابله کردن آن با اصل، زیرا این کار بر آدمی لازم و واجب است.

و هر که خط و نوشته خود را با قرائت بر شیخ تصحیح نکند، نه آن نوشته نوشته است و نه او نویسنده. و نوشته را با نقطه‌گذاری بیاری، که این کار راغبان را از تصحیف مصون می‌دارد.

حروف خط را با نقطه‌گذاری می‌آریند چنان که گردن و سینه را با گلوبند و سینه‌ریز آرایش می‌دهند».

* * *

و چون از نوشتن حدیث فارغ شد باید میان آن و حدیث دیگر دایره کوچکی رسم کند که میان آن دو حدیث فاصله افکند و آنها را از یکدیگر جدا سازد.

۸۲. علی بن مدینی گوید: مردی از اولاد محمد بن سیرین، کتاب محمد بن سیرین را که از ابوهریره روایت کرده بود برای من آورد؛ کتابی بود در یک پوست نازک و قدیمی، و آن نزد یحیی بن سیرین بوده است، زیرا محمد نمی‌خواست نزد او کتابی باشد، و در آن کتاب در زیر حدیث پیامبر (ص) پس از پایان آن نوشته بود: این حدیث ابوهریره است. و میان آنها فاصله‌ای بود و بعد از آن نوشته بود ابوهریره گفت ... و گفت: میان هر حدیث با حدیث بعد دایره‌ای بود که دور آن نقطه چین شده بود.

۸۳. ابن ابی الزناد گوید: در کتاب پدرم نوشته است:

۶. منظور کتابت نامه است نه وحی، زیرا معاویه کاتب وحی نبوده است.



۹۰. ابوالکرم خمیس بن علی بن احمد حوزی درباره عاریه دادن جزوه‌ها در شعر خود گوید:

«کتاب‌های من در اختیار اهل علم قرار دارد و دست‌های آنان مثل دست خودم بر آنهاست.

هر گاه آن را عاریه بخواهند بدون منت در اختیار آنان می‌گذارم؛ پس بیایند و عاریه بگیرند؛

حاشا به من که آنها را از روی بخل از آنان پنهان دارم چنان که دیگران کتاب‌های خود را پنهان می‌دارند.

مشایخ ما کتاب‌های خود را به ما عاریه دادند و ما هم روش مشایخ را به کار می‌بندیم».

۹۱. ابو حفص عمر بن عثمان شُعبی از اهالی جَنزَه در شعر خود گوید:

«کتاب‌های خود را از اهل علم دریغ مدار، و در همه وقت عاریه دادن کتاب را غنیمت شمار؛

زیرا عاریه‌دهنده کتاب مانند عاریه‌دهنده ماعون است (که در قرآن کریم امر به آن شده)، پس هر که آن را دریغ دارد با عذاب و بلا و گرفتاری مواجه خواهد شد».

* * *

و چون آن را عاریه داد عاریه‌گیرنده باید آن را زیاد نزد خود نگاه ندارد و هر چه زودتر آن را باز گرداند.

۹۲. یونس بن یزید گوید: زُهری به من گفت: ای یونس، از خیانت در کتاب‌ها (کتاب دزدی) پرهیز. گفتم: خیانت در کتاب‌ها چیست؟ گفت: حبس آنها از اصحاب ماست.

۹۳. محمد بن قاسم گوید: حسن بن علی این شعر را از یکی از اصحاب ما برای ما خواند:

«ای عاریه‌گیرنده که از من کتاب عاریه گرفته‌ای، در این کار برای من همان را پسند که برای خود می‌پسندی.

باز گرداندن عاریه‌ای را که به تو داده‌ام مستحب‌م شمار، و باز گرداندن عاریه‌ای را که از تو گرفته‌ام واجب».

۹۴. ابو محمد عبدالله بن نصر سَویدی از اهالی آذربایجان در شعر خود گوید:

«کتاب‌هایی را که فراهم کرده‌ای به دوست خود عاریه بده تا به شکر توده‌ای از بوی خوش نشر علم نایل شوی.

و اگر دیگران کتاب به تو عاریه دادند آن را زود بازگردان، تا بار دیگر نیز بدون منع و زحمت عاریه توانی گرفت».

۹۵. از ابو عبدالله عبدالغفار بن ابراهیم قزوینی در حُلوان شنیدم که می‌گفت: مردی کتاب‌هایی را که از حَمْدُونی به عاریه گرفته بود بیش از حد نزد خود نگاه داشت، حمدونی به او نوشت:

«چرا کتاب‌های من در دست تو به گرو مانده و دیر زمانی است که گذشته و آن را پس نداده‌ای؟

اجازه بازگشت آنها را بده، زیرا آنها گنجی است که در هنگام نیاز پشتوانه من است.

به راستی خسته شدند از بس نزد تو ماندند، و اقامت آنها در آن خرابه به طول انجامید».

* * *

و به خاطر اینکه برخی افراد کتاب‌های عاریه‌ای را نزد خود نگاه می‌دارند عده‌ای از عاریه‌دهندگان کتاب دریغ می‌ورزند.

۹۶. حمزه بن حبیب زیات گوید: هیچ خواننده‌ای را نسبت به دفتری، و حمالی را نسبت به ریسمانی امین شمار.

۹۷. سفیان گوید: کتابی را به احدی عاریه مده. ۹۸. مسافر بن محمد بلخی در شعر خود گوید:

«بیشتر مال خود را می‌بخشم و باک ندارم، ولی هنگام درخواست کتاب بخل می‌ورزم؛

زیرا من عمر عزیز خود را در ایام جوانی در راه جمع‌آوری کتاب سپری کرده‌ام».

۹۹. امیر ابوسعید منصور بن محمد عاصمی گوید:

«دوست من! دو چیز را از من عاریه مخواه، و غیر آنها هر چه خواستی بخواه که به آن دست خواهی یافت؛

یکی کتاب است که مونس من است، و دیگری مرکب سواری که بال من است».

۱۰۰. یکی از شاعران گوید:

«دفتری را به هیچ وجه و سببی به کسی عاریه مده؛ چه بسیار کتاب عاریه دادم که گیرندگان وانمود کردند از بین رفته است؛

و چون آن را طلب کردم موجب قهر و خشم آنان شد».

* * *

و برخی گروگرفتن از دوستان را در مقابل عاریه دادن کتاب نیکو شمرده و در این باره اشعاری گفته‌اند.

۱۰۱. سکن گوید: از ابراهیم بن میمون صائغ کتابی خواستم، گفت: گروی بیاور. من هم قرآنی را به عنوان گرو به او دادم.

۱۰۲. محمد بن خَلَف بن مرزبان در شعر خود گوید:

«دفترا خود را به دوست با گرفتن گرو محکم، عاریه بده؛ زیرا گرو گرفتن از دوست کار زشتی نیست».

۱۰۳. یکی از شاعران گوید:

«ای دوست من، کتاب نزد من از ارزش والا بی برخوردار است، و ارزش آن از جواهر بالاتر است».

و بر کسی که از جای خود برمی خیزد نیز لازم است سلام کند. در این حال مردی برخاست برود در حالی که رسول خدا (ص) مشغول سخن گفتن بود و سلام نگفت؛ رسول خدا (ص) فرمود: چه زود سخن مرانادیده گرفت!

* * *

خاتمه

آنچه مقدر بود که در آداب املاء و استملاء به طور مختصر جمع آوری شود به پایان رسید و هر که طالب است که این فصول را کامل تر بخواند کتاب ما را به نام طراز الذهب فی ادب الطلب مطالعه کند. و از خداوند می‌خواهم که کوشش ما را برای خود قرار دهد و عاقبت ما و کسانی را که در این کتاب نظر کردند و از آن بهره بردند به خیر گرداند و تازمانی که زندگی به سود ماست ما را بر اسلام و سنت زنده بدارد، و هر گاه مرگ به سود ما باشد ما را بر اسلام و سنت بمیراند.

از دست نویس اولیه این اجزا در چند روز اندک فراغ حاصل شد که آخر آن دهم رجب سال ۵۴۱ بود. و سپاس و ستایش خدای یگانه را، و درودهای پیاپی او بر سرور ما محمد پیامبر و خاندانش همگی باد.

* * *

و فارغ شد از تحریر آن محمد بن ابی القاسم حقیقی در ظهر روز چهارشنبه سوم ذی الحجة سال ۵۴۶ در عمیدیه مرو. که خدایش آباد گرداند. و سپاس و ستایش خدای یکتا پروردگار جهانیان را، و درودهای پیاپی او بر سرور ما محمد و خاندان او همگی باد، و خدا ما را بس است و خوب یآوری است.

کتاب خود را هیچ روز به دوست خود و نیز به برادری که قصد خیانت داشته باشد عاریه نمی‌دهم.

بر کسی که کتاب خود را حفظ می‌کند ملامتی نیست، بلکه او در این کار عذر آشکار و نهان دارد.

هرگز کتاب خود را بدون گرو عاریه نمی‌دهم، آن هم گروی ارزشمند چون شمش طلا و مروارید.

۱۰۴. علی بن ابی بکر طرازی گوید: «ای که از من کتاب عاریه می‌خواهی، مرا زیاد سرزنش مکن؛ هان! گرو محکمی برایم بیار، نقره باشد یا لباس».

۱۰۵. ابو حفص عمر بن عثمان جنزی در شعر خود گوید: «هرگاه کتابی را عاریه دادی برای آن گرو بگیر و دست از خجالت بردار؛

زیرا با این کار نمی‌خواهی عاریه گیرنده را متهم داری، بلکه می‌خواهی بازگرداندن آن را به او یاد آور شوی».

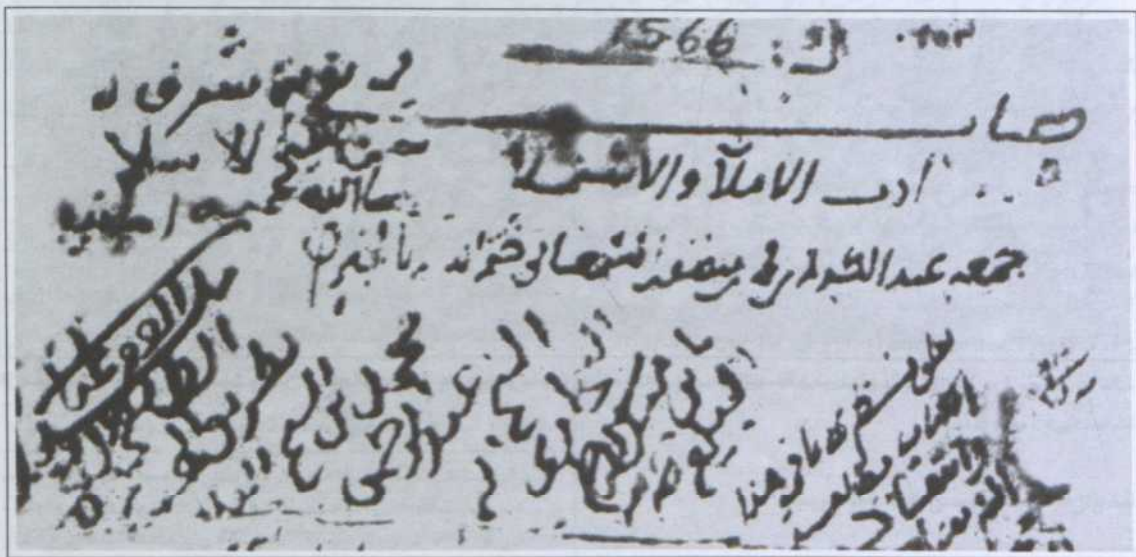
* * *

آداب مجلس املا

و هرگاه یکی از طالبان خواست که پیش از اهل مجلس بیرون رود، بر آنان سلام کند، زیرا این از سنت است.

۱۰۶. ابوهیره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما بر قومی وارد شد که گرد هم نشسته بودند بر آنان سلام کند (سلام تحیت)، و اگر کاری پیش آمد و خواست بر خیزد و برود باز هم بر آنان سلام کند (سلام وداع)، که سلام اول شایسته‌تر از سلام دوم نیست.

۱۰۷. معاذ گوید: رسول خدا (ص) فرمود: بر کسی که از مجلسی برمی‌خیزد لازم است بر اهل مجلس سلام کند،



برگ آغازین از نسخه «آداب الاملاء و الاستملاء» به خط مؤلف: عبدالکریم بن محمد سمعانی (استانبول، کتابخانه فیض‌الله، ۱۵۵۷).

مستحققه و منعه موزنه الا الذکوة ملکه و من ان
 حصوله في حرانه معادل لبنایة في خطه مستعمل الا ریاض
 به و عند في الجزایه لشانه و الناس علی المهاتره و لطف
 السیتر مان احیایه محمد علی امیناله و مؤثر لوصوله الیه
 و اما سئل الله هدايته و کفالت و هو حسی و هو الوصل
 م کتاب بطالموش المسمى الثمره
 و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفى و آله
 و سلم الحسین بن عبدالرحمن بن عمر الصوفي قال في دارالارکان
 و فرغ منه فهدى من جعل الله اخرا في سمن و لماء

و ان کان دخل او علم ما صفت ان من طاعتنا ارض
 زید بن اسحاق الکافی علی طایفه و فی ربه ماره
 و منها انما استمرخ الشراعه لاجل ان الکریم
 الفتح حصل لهما التراب لوصول الشراعه لزعفر
 و لم یکن اول من فعل الشری و انما عند کل طرف عا
 الی ان یلی الا او صا حده و ما فی صفة نظر عدان
 کل صیغه علی الا و فرغ الموت الودع فهدایت
 و فی صیغه علی الا و فرغ الموت الودع فهدایت
 الا و انما استمرخ الشراعه لاجل ان الکریم
 الفتح حصل لهما التراب لوصول الشراعه لزعفر
 و لم یکن اول من فعل الشری و انما عند کل طرف عا
 الی ان یلی الا او صا حده و ما فی صفة نظر عدان
 کل صیغه علی الا و فرغ الموت الودع فهدایت

کتابخانه
 موزه ملی
 تهران

انجام نسخه «ثمره» به خط حسین بن عبدالرحمن بن عمر صوفی منجم، مورخ ۳۷۱ هـ. (تهران، کتابخانه و موزه ملی ملک، ۵۹۲۴).